

چریکهای فدایی خلق ایران



در جنگ دو رژیم ضد خلقی ایران و عراق
چه کسی پشت سر چه کسی است؟

چاپ اول : بهمن ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم : فروردین ماه ۱۳۶۰

چاپ سوم : تیر ماه ۱۳۶۴

درج در ریشه‌ها: آبان ماه ۱۳۹۰

از آغاز جنگ بین دو دولت ضدخلفی ایران و عراق این سؤال مطرح بود که چه کسی پشت سر چه کسی است؟ ساده‌ترین اذهان نیز نمی‌توانست بپذیرد که دو دولتی که نیروهای مسلح آنها یکسره به سلاحهای ساخت کشورهای دیگر مسلحند و قادر به باز تولید حتی یک مهره از هواپیماهای جنگی خود نیستند مستقلا و با توجه به منابع داخلی خویش و علیرغم میل کشورهای سازنده این سلاحها دست به جنگ زده باشند. ولی ظواهر امر این فکر غیرمنطقی را توجیه می‌کرد. از همان روزهای اول نبرد امپریالیستها و رویزیونیستها یکصدا این جنگ را محکوم کردند و ضمن اعلام بیطرفی! خود خواهان قطع فوری آن شدند ولی علیرغم همه اینها جنگ ادامه یافت و به وحشیانه‌ترین نحو نیز ادامه یافت و هنوز پس از مدتها که از این جنگ می‌گذرد نیروی هوایی هر دو کشور قادرند بمبارانهای نسبتا سنگینی در خاک یکدیگر صورت دهند و صورت هم می‌دهند و این واقعیتی است که با آن اعلام بیطرفی‌ها ناسازگار است. به هر حال گاه در توجیه علل این جنگ می‌بینیم که تحلیل‌گران بدون در نظر گرفتن رابطه این دولتها با امپریالیسم به وضع دولتهای ایران و عراق می‌پردازند و مثلا می‌گویند دولت عراق به خاطر فایق آمدن بر نهضتی که در داخل کشور رو به اعتلاست و همچنین برای جلوگیری از نفوذ انقلاب ایران و برای پر کردن جای خالی "ژاندارم منطقه" دست به این جنگ زده است و در این امر از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا که به نظر آنها در هر حال خواهان سرنگونی حکومت اسلامی در ایران است برخوردار می‌باشند و یا می‌گویند دولت ایران نیز با استفاده از این جنگ می‌کوشد تا مشکلات داخلی را به بهانه جنگ برای مردم توجیه کند و با استفاده از شرایط جنگ مردم را بار دیگر به دور خود گرد آورد و به این وسیله نیروهای مخالف خود را سرکوب نماید و امپریالیسم هم از این لحاظ که به هر حال در این جنگ ارتش در حیات سیاسی ایران به وزنه‌ای بزرگ تبدیل می‌شود، حاضر است در این جنگ دعای خیری همراه دولت کند. ولی به نظر ما هر چند که ممکن است در اینگونه تحلیلها گوشه‌هایی از واقعیت موجود باشد ولی همه واقعیت نیست و به علت جامع نبودن تحلیلها همان قسمت واقعیت نیز که در آنها منعکس است معیوب و متناقض به نظر می‌آید. این ادعا که دولت عراق پیش از آنکه به ایران حمله کند دستخوش آنچنان انقلاب داخلی بود که این جنگ درمان آن می‌باشد هیچگونه اساس عینی ندارد و هیچ چیز موثقی وجود جنبش توده‌ای فعال را در داخل عراق قبل از آغاز جنگ تایید نمی‌کند. وانگهی اگر جنگ برای یک کشور متکی به خود که می‌تواند در زمان جنگ تمام امکانات اقتصادی خود را مطابق با نیازهای جنگ سازماندهی کند وسیله‌ای برای حل تضادهای درونی است و با به کار گرفتن همه قوای مولده

یک کشور در جهت برآوردن نیازهای جنگی به بیکاری و رکود اقتصادی خاتمه می‌دهد و از این طریق زمینه عینی مخالفتها را از بین می‌برد در یک اقتصاد وابسته جنگ درست برخلاف این عمل می‌کند و بلافاصله باعث بیکاری و توقف نسبتاً کامل تولید داخلی می‌شود و چنین جنگی نه تنها به دولتی مانند عراق کمک نمی‌کند تا بر تضادهای درونی خود فایق آید بلکه زمینه‌ای را به وجود می‌آورد که در صورت وجود یک چنین جنبش توده‌ای مخالف با سرعت به سرنگونی وی منجر می‌شود و لذا اتخاذ چنین سیاستی جز حماقت چیز دیگری نبود. گاه چنین استدلال می‌شود (بنی‌صدر در روز اول جنگ همین استدلال را کرد و ساده‌لوحان و اپورتونیست‌ها آنرا تکرار کردند) که گویا عراق قصد انجام جنگی برق‌آسا را داشته است که با سرعت به هدفهای خود برسد و بیش از آنکه عکس‌العمل مخرب آن در عراق احساس شود با موفقیت خاتمه یابد. بنی‌صدر مدعی شد که عراق با حمله روز ۲۱ شهریور به فرودگاه تهران و چند فرودگاه دیگر قصد داشته است به سبک اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ نیروی هوایی ایران را روی زمین نابود کند. مسلماً بنی‌صدر خود می‌دانسته است که این سخن وی اساس واقعی ندارد و فقط جنبه تبلیغاتی بی‌پایه‌ای را دارد که خود نام جنگ روانی به آن دادند و قصد آن تحمیق مردم و تضعیف روحیه دشمن می‌باشد. حملات بعدی عراق به خوبی نشان داد که عراق اطلاعات نسبتاً وسیعی در مورد پایگاههای نظامی ایران داشته است و بسیار ابلهانه است تصور کنیم که عراق گمان می‌کرده است با اعزام چند بمبافکن به طرف تهران همه نیروی هوایی ایران را در زمین از بین خواهد برد. اصولاً حمله‌های عراق به تهران بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا جنگی. چگونه ممکن بود عراق تصور کند که با بمباران فرودگاه مهرآباد همه نیروی هوایی ایران از بین رفته است؟ وانگهی حتی اگر هم همه نیروهای هوایی ایران نیز در این حمله از بین می‌رفت آیا عراق گمان نمی‌کرد که از طریق زمین و دریا جنگ طولانی می‌شود؟ به علاوه مگر جریان بعدی جنگ نشان نداد که عراق برای جنگی طولانی‌تر از یک جنگ برق‌آسا آماده بوده است؟

به هر حال واقعیات عینی این نظر را که این جنگ از جانب عراق برای فایق آمدن بر نهضت داخلی صورت گرفته تایید نمی‌کند. دولت عراق می‌توانست حدس بزند که حمله هوایی به ایران باعث عکس‌العمل نیروی هوایی ایران خواهد بود و این نیروی هوایی هر چند که ضعیف شده باشد، باز برای کوبیدن مواضع نظامی و اقتصادی عراق که به دلیل مساحت کم این کشور کاملاً در دسترس است کافی بود. چنین ملاحظات داخلی نمی‌توانست انگیزه دولت عراق

برای انجام این جنگ باشد. در مورد نقش ژاندارمری عراق پس از تضعیف قدرت ایران در خلیج فارس نیز باید گفت چنین امری فقط به اراده دولت عراق وابسته نیست و نقش ژاندارمری منطقه را باید امپریالیسم به یک نیروی داخلی تعویض کند. همچنانکه به شاه کرده بود. زیرا اگر امپریالیسم نخواهد هیچ نیرویی در کشورهای ساحلی خلیج فارس موجود نیست که بتواند با این اراده امپریالیسم مبارزه کند. در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند اکنون نیرویی که امپریالیستها متمرکز کرده‌اند بسیار بیشتر از نیروی کشورهای ساحلی خلیج فارس است و اگر آنها نخواهند مسئله ژاندارمری منتفی است. لذا نباید اینرا جزو انگیزه‌های دولت عراق برای جنگ با ایران به حساب آورد. به علاوه به نظر نمی‌رسد که امپریالیسم فعلا در صدد باشد که عراق را به عنوان ژاندارم منطقه جانشین شاه کند. علاوه بر آنکه عراق کشوری کوچکتر از آن است که بتواند نقش ژاندارمری منطقه را داشته باشد. همه نقل و انتقالات نظامی نشان می‌دهد که امپریالیسم با استفاده از تجربه تلخ رژیم شاه تصمیم گرفته است ژاندارمری منطقه را حتی‌الامکان به طور مستقیم به دست بگیرد و مخصوصا در طی یکسال گذشته با تبلیغات وسیع در مورد حوادث منطقه و مخصوصا وقایع ایران و به ویژه جریان گروگانگیری در سفارت آمریکا کوشیده است افکار عمومی را در داخل کشورهای امپریالیستی برای حضور و احیانا دخالت مستقیم در منطقه آماده کند. امپریالیسم مخصوصا با استفاده از جنگ ایران و عراق از همان آغاز به صراحت این نیت خود را به بهانه حفظ آزادی عبور و مرور از تنگه هرمز اعلام نمود و کشتی‌های جنگی آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی با هدف صریح و اعلام‌شده انجام هر اقدامی برای حفظ آزادی عبور و مرور در تنگه هرمز و حفظ منافع نفتی امپریالیسم، در خلیج فارس و اطراف آن مستقر شدند. از لحاظ ایران نیز این جنگ گرچه ممکن بود موقتا از حدت پاره‌ای از تضادها بکاهد ولی این فایده به هیچوجه با ضربه بزرگی که به اقتصاد کشور وارد کرده و پیامدهای ناشی از ویرانی‌های حاصله از جنگ قابل مقایسه نیست. در هر صورت هر تحلیلی که بخواهد جنگ ایران و عراق را در حیطه محدود منافع این دولتها (بدون در نظر گرفتن رابطه تنگاتنگ این دولتها با امپریالیستها) بررسی کند اگر چه گاه و بیگاه به نقش امپریالیسم هم اشاره داشته باشد نمی‌تواند واقعیت امپریالیستی این جنگ را نشان دهد. ولی اگر توجه به مسایل بورژوازی و دولتهای ایران و عراق برای نشان دادن ماهیت و نقش این جنگ کافی نیست، توجه به مصالح امپریالیستها و رویزونیستهای شوروی در تمام منطقه خاورمیانه به سادگی ماهیت و نقش این جنگ را نشان می‌دهد. اکنون دیگر هر کسی می‌داند که در خاورمیانه سرنوشت خلقها از یکدیگر جدا نیست و اگر

مرزبندیهای مصنوعی که استعمار کهن با تشکیل دولتهای کوچک جداگانه در منطقه به وجود آورد در شرایط اقتصاد فنودالی تا حدی توانست خلقهای منطقه را از یکدیگر جدا کند، پس از استقرار روابط بورژوایی و پیدایش طبقه کارگر و قشر نسبتا وسیعی از روشنفکران در این کشورها، دیگر این مرزبندیها قادر به جدا کردن قطعی خلقهای منطقه از یکدیگر در مبارزه ضدامپریالیستی نیستند. انقلابیون ایران مخصوصا این معنا را با پوست و گوشت خویش احساس می‌کنند و همچنین تجربه نزدیک چند سال پیش را فراموش نمی‌کنند که چگونه اوجگیری انقلاب فلسطین جوشش انقلابی را در میان روشنفکران ایران دامن زده و چگونه نیروی سرکوب حکومت و مخصوصا پلیس مخفی شاه مستقیما توسط اسراییل تقویت و هدایت می‌شد. هیچ نیروی امپریالیستی نمی‌تواند در منطقه سیاستی در پیشگیرد که این وحدت واقعی خلقهای منطقه را به حساب نیاورد و اگر ما در تحلیل خود علاوه بر ایران و عراق به تمام منطقه توجه کنیم به راحتی کسانی را که مستقیما از جنگ ایران و عراق بهره‌مند می‌شوند و در نتیجه عوامل اصلی آن هستند باز می‌شناسیم. در منطقه تنها ایران نیست که دستخوش بحرانی انقلابی است. مردم جهان در جریان اشغال کعبه از طرف گروه انبوهی از افراد مسلح باخبر شدند که عربستان سعودی آنچنان که ظاهر قضیه نشان می‌دهد کشور باثباتی نیست و به خوبی می‌توان دامنه نهضتی را که در آن شرایط اختناق می‌تواند آنچنان نیروی مسلحی بسیج کند حدس زد. اخبار بعدی از عربستان وجود یک نهضت جدی را تایید می‌کرد و اگر توجه کنیم که عربستان برای منافع امپریالیستی اهمیتی ویژه دارد، نه فقط از این لحاظ که خود منابع بزرگی از مواد خام و نیروی انسانی و بازار فروش را در اختیار دارد، بلکه همچنین از این لحاظ که کشورهای نظیر یمن شمالی، امارات خلیج فارس و کویت صرفا در سایه سرنیزه عربستان سعودی از ثبات برخوردارند آنگاه به اهمیت حرکت توده‌ای در عربستان پی می‌بریم. منطقه ناامن دیگر در خاورمیانه سوریه است. در سالی که گذشت مخالفت‌های توده‌ای با دولت سوریه دامن گرفت و آنچه مسلم است مبارزه مسلحانه‌ای هم بر علیه دولت صورت می‌گیرد که دولت سوریه ظاهرا آنرا به اخوان المسلمین نسبت می‌دهد، ولی هر چه هست آن مقدار از اخباری که از طریق سوریه در مورد این مبارزه مسلحانه منتشر می‌شود نیز کافی است تا نشان دهد که دولت سوریه با نیرویی جدی روبرو شده است. همچنین مشکلات باعث شد دولت سوریه که چند سال پیش برای سرکوب نهضت چپ و جنبش فلسطین به اشغال لبنان دست زد و با بیرحمی این وظیفه را انجام داد و نیروهایش در لبنان وظیفه پاسداری از مرزهای اسراییل را به عهده داشت. ناچار شود قسمتی از نیروهایش را از لبنان خارج کند. اینها همه

واقعتهایی بودند که قبل از جنگ ایران و عراق، امپریالیسم و رویونیستیهای شوروی را به خود مشغول می‌کردند. از زمان خروشچف به بعد آمریکا و شوروی سعی کردند همواره اختلافات خود را حتی‌الامکان در غیبت خلقها و پشت میز مذاکرات دوطرفه حل کنند و تمام حرکات شوروی امروز نشان می‌دهد که شدیداً به ادامه این سیاست در منطقه علاقمند است و لازمه ادامه چنین سیاستی حفظ نظامهای اقتصادی - اجتماعی کشورهای منطقه و رفع بحرانها حداکثر با تغییر رژیمها و به اصطلاح به صورت قابل کنترل برای شوروی، آمریکا و سایر نیروهای امپریالیستی است. با توجه به این واقعیت اصلی می‌توان آنچه را که بلافاصله پس از آغاز جنگ ایران و عراق در منطقه رخ داد و ناگفته پیداست که تدارک انجام آن از مدتها قبل تهیه شده بود درک نمود. سوریه که برای فایق آمدن بر نهضت داخلی خود باز به همان شگرد تشکیل "جمهوری متحده عربی" با مصر ناصر و این‌بار با لیبی قذافی متوسل شده بود با دامن زدن به یک جنگ سرد با عراق به سرعت با مسکو قرارداد نظامی بست و اسرائیل هم آنرا خطری جدی برای خود تلقی نکرد. آمریکا نیز با سرعت سلاحها و مستشارانی به عربستان اعزام کرد که پیش از این جنگ و بدون این جنگ مسلماً تحویل آنها به عربستان نه برای افکار عمومی غرب قابل قبول بود و نه برای رقبای این سیاست در داخل خود محافظ امپریالیستی.

بلافاصله پس از آغاز این جنگ، کشورهای آمریکا، فرانسه و انگلستان به بهانه بازنگهداشتن تنگه هرمز نیروی نظامی عظیمی در منطقه مستقر کردند و سخن از مشارکت کشورهای دست‌دومی نظیر ژاپن و استرالیا در این امر به میان آمد. همه اینها برای چه بود؟ برای اینکه بحرانی عمومی منطقه را در برگرفته است و مخصوصاً تجربه دو سال اخیر آمریکا در ایران و شوروی در افغانستان به خوبی به آنها نشان داده است که در شرایط یک بحران عمومی داخلی و خیزش انقلابی توده‌ها، ارتش وابسته داخلی کارایی لازم را ندارد. برای حفظ وضع موجود، وجود ارتشهای دیگری در منطقه لازم است. از سوی دیگر اگر دولت شوروی می‌توانست به راحتی و بدون مزاحمت افکار عمومی در داخل کشورش، نیروی نظامی به افغانستان بفرستد اینکار برای دولت آمریکا مخصوصاً پس از جنگ ویتنام غیرممکن بود. لذا برای انجام اینکار به دستاویزهای نیرومندی احتیاج بود تا در جریان آن افکار عمومی در کشورهای غربی را بتوان فریفت و به حقانیت تجمع نیروی نظامی و احیاناً مداخله مستقیم نظامی در منطقه متقاعد نمود. در پرتو این طرح کلی از سیاست امپریالیست‌هاست که می‌توان حرکات دولتهای ایران و عراق را چه قبل از این

جنگ و چه پس از آن توجیه نمود. امروز حتی در روزنامه انقلاب اسلامی نیز می‌توان خواند که به هر حال امپریالیسم آمریکا حداکثر با یکی دو واسطه وسایل لازم برای جنگ را در اختیار دولت ایران می‌گذارد و باید بسیار ساده‌لوح باشیم که تصور کنیم عراق پس از آنکه چهل روز از جنگ می‌گذشت، قادر بود میگهای ساخت شوروی را تا اصفهان بفرستد و تاکنون نیز آنها را به پرواز درآورده و در عملیات شرکت دهد بدون آنکه وسایل لازم در اختیارش قرار نگرفته باشد. اگر می‌بینیم که همه می‌گویند سلاحهای شوروی به عراق تحویل داده می‌شود ولی آمریکا اعلام می‌کند که چیزی را ندیده و نشنیده است و اگر آمریکاییها از آمادگی خود در تحویل سلاح به ایران سخن می‌گویند و شوروی سکوت می‌کند و حتی خود به قولی پیشنهاد فروش سلاح به ایران می‌نماید، همه و همه نشانگر آن است که هم آمریکا و هم شوروی وجود این جنگ را لازم می‌دانند. بدون کمک این دو و بدون اطمینان دولتهای ایران و عراق به کمک این دو غیرممکن بود چنین جنگی ادامه یابد. تصور کنیم که دولت عراق گمان می‌کرد که شوروی به موقع وسایل یدکی و مهمات لازم را در اختیار وی قرار نمی‌دهد، آیا هر چه هم ذخیره داشته باشد ممکن بود دست به چنین ریسک ابلهانه‌ای بزند که برای تسخیر قسمتی از خاک ایران این ذخایر را از بین ببرد و پس از آن به دولتی تقریباً بدون ارتش تبدیل شود، درحالیکه پس از تسخیر قسمتی از خاک ایران به ارتشی به مراتب نیرومندتر محتاج است؟ و همینطور است از جانب ایران؟ اما در مورد ایران باید اندکی بیشتر توضیح دهیم. زیرا در اینجا تبلیغات رویونیستی و شوینیستی، همراه با توهمات خرده‌بورژوازی اندکی وضع را پیچیده جلوه می‌دهد. حزب توده و حزب کمونیست عراق که تا دیروز به پیروی از سیاست شوروی در عراق، تحلیل معروف خرده‌بورژوازی و ملی بودن دولت عراق را راهنمای برخوردهای سیاسی خود با دولت عراق قرار داده بودند و با توجه تمام اعمال ضددمکراتیک دولت عراق با آثار ماهیت دوگانه خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی به تقویت و تحکیم موقعیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی وابسته در عراق کمک کرده و رشد بورژوازی کمپرادور را راه رشد غیرسرمایه‌داری نامیدند. اکنون ناگهان دولت عراق را عامل امپریالیسم می‌خوانند که گویا برای "خفه کردن انقلاب ایران" و مخصوصاً سرنگونی رژیم خمینی دسیسه کرده است و اکنون تحلیل خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی بودن را شامل حال دولت ایران نموده و وظیفه "انقلابی" خود را دفاع از آن می‌دانند. اینها در جریان جنگ، دولت عراق را متجاوز می‌شناسند و دولت ایران را ظاهراً در حال دفاع مشروع، بدون آنکه اشاره‌ای به مقدمات این جنگ بکنند. دولت جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز پیدایش، اگر به واسطه مبارزات

توده‌ها نتوانست وضع کاملاً دلخواه بورژوازی وابسته را به وجود آورد، در زمینه سیاست خارجی از همان آغاز فعالانه در بند و بستهای منطقه‌ای و جهانی وارد شد و در این زمینه بسیار علنی‌تر از شاه رفتار کرد. حمایت از مرتجع‌ترین و وابسته‌ترین نیروهای مخالف با دولت افغانستان از همان روز نخست با صراحت اعلام، تبلیغ و تعقیب شد. سیاست دوستی با پاکستان و ترکیه، این دوستان همیشگی رژیم‌های ایران همچنان تعقیب شد. ایران در کنفرانسهای دست‌ساخت امپریالیسم، نظیر کنفرانس کشورهای اسلامی فعالانه شرکت کرد و حتی شهردار تهران (که دیدن شعارهای "ضدانقلابی"! به دیوارهای تهران "وجدان انقلابی‌اش"! را آورده می‌کرد) با وجدانی آسوده در مجمع شهرداران اسلامی در ریاض شرکت کرد. همینکه سوریه ناگزیر شد قسمتی از نیروهای خود را از لبنان خارج کند ایران داوطلبانه و به کمک همین سوریه جای او را در لبنان پر کرد. جریان گروگانگیری در سفارت آمریکا وسیله تبلیغاتی بزرگی به دست امپریالیستها داد تا به تمرکز قوا در خلیج فارس بپردازند و دولت کارتر در حالیکه نسبت به وضع روحی گروگانها در سفارت اظهار نگرانی شدید می‌کرد، با سرعت ناوگانهای خود را در منطقه مستقر می‌ساخت. امری که جان گروگانها را اگر جریان سفارت‌نمایشی نبود، نه تنها نجات نمی‌داد بلکه بیشتر به خطر می‌انداخت. در جریان اشغال کعبه از طرف مخالفین مسلح حکومت عربستان، دولت ایران و همچنین دانشجویان مسلمان پیرو خط امام شدیداً به حمایت از دولت عربستان و دشمنی با اشغال‌کنندگان برخاستند. آنها را آمریکایی خواندند، خون آنها و گروگانهایی را که در دست داشتند مباح دانستند و بر علیه آنها تظاهرات میلیونی به راه انداختند و بدین ترتیب به دولت عربستان فرصت دادند که این "نوکران آمریکا" با تمام گروگانهایشان ظاهراً به دست کماندوهای فرانسوی بیرحمانه سرکوب کنند. بدون آنکه واکنش بسیار شدیدی در منطقه داشته باشد و با اینکار "انقلابیون فاتح سفارت آمریکا" در گمراه کردن انقلابیون منطقه در عدم حمایت از نیروهای اشغال‌کننده کعبه، آنها را به انزوا کشاندند و پادشاه عربستان را "قهرمان مبارزه ضدآمریکایی" جلوه کردند. سردمداران حکومت جمهوری اسلامی با همین جریان سفارت و گروگانگیری، فعالانه در جریان مبارزات ریگان و کارتر وارد میدان شدند و حتی نمایندگان خودساخته را با تهدید به جلسه مجلس کشاندند و حاصل همه آن داد و فریادهای ضدامپریالیستی چیزی جز بند و بستهای محافل امپریالیستی نبود.

تنها ابله‌ها و اپورتونیست‌ها و خائنین به خلق این روند کلی سیاست خارجی ایران را در رژیم جدید انکار می‌کنند و با تکیه به پاره‌های عربده‌کشی‌ها، ماهیتی

دیگر برای آن می‌شناسند. در زمینه جنگ ایران و عراق نیز اگر بخواهیم حادثه معینی را به عنوان آغاز جنگ مشخص کنیم، ممکن است عراق متجاوز بنماید ولی آیا ایران خواهان این جنگ نبود؟ آیا آقای بنی‌صدر اگر حافظه‌مان خطا نکند در پیام نوروزی خود سرنگونی رژیم صدام را نیز در سال جدید آرزو نکرد؟ آیا تمام دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی قبل از این جنگ نیز جنگ‌طلبی نمی‌کردند؟ در واقع این جنگی است که بورژوازی وابسته هر دو کشور هماهنگ با منافع کلی امپریالیستها و سازشهای جهانی شوروی و آمریکا خواهان آن بودند. این اصل که سیاست خارجی انعکاس و دنباله سیاست داخلی است اصل درستی است ولی تنها با تکیه بر آن نمی‌توان به طور کامل ماهیت سیاست خارجی کشورهای تحت سلطه را درک کرد و آنرا باید با این اصل که سیاست داخلی کشور تحت سلطه در عین حال و قبل از هر چیز انعکاس و دنباله سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی است، تکمیل نمود.

اکنون ما با توجه به مطالب پیش‌گفته، ضمن نگاهی به پاره‌ای از مطالب سرمقاله "کار" شماره ۷۹ اقلیت، "جنگ و تأثیر آن بر تضادهای درون هیات حاکمه"، سعی می‌کنیم مطالب فوق را به طور مشخص‌تر توضیح دهیم. در این مقاله منافع جنگ ایران و عراق برای امپریالیستها در "کوتاهمدت"، "وارد آوردن فشار بر حکومت جمهوری اسلامی، تقویت روابط عراق با اردن، عربستان و دیگر رژیمهای ارتجاعی منطقه" قلمداد شده و هدف جنگ از نظر عراق "عبارت از اشغال و حفظ و کنترل شهرهای مرزی ایران و سپس مذاکره از موضع قدرت بر سر کنترل جزایر سه‌گانه و ادعاهای مرزی" می‌باشد. از مقایسه منافع امپریالیستها با هدف عراق از جنگ می‌بینیم که مطابق نظر این مقاله عامل اصلی جنگ همان خواستهای دولت عراق "بر سر کنترل جزایر سه‌گانه و ادعاهای مرزی" می‌باشد و منافع "کوتاهمدت" امپریالیسم جز محصول فرعی این نزاع نیست که مستقل از خواست دولت ایران و عراق برای امپریالیسم حاصل می‌شود و نویسنده مقاله هر چند دولت عراق را نماینده بورژوازی وابسته عراق می‌داند ولی نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه است که این بورژوازی وابسته که مسلماً وابستگی‌اش به امپریالیستها می‌باشد، توانسته است با تکیه بر منافع خاص خود دست به یک چنین جنگ بزرگی بزند و این جزایر را برای چه می‌خواهد و آیا ضربه بزرگی را که در اثر این جنگ به پیکر وی وارد آمده با منافی که احیاناً به دست خواهد آورد، اگر مستقیماً از حمایت امپریالیسم برخوردار نباشد، قابل مقایسه است؟

ولی پیشتر برویم و ببینیم منافع امپریالیسم در فشار وارد کردن به دولتهای ایران و عراق چه مفهومی دارد.

تا جاییکه به فشار وارد کردن به ایران مربوط است، این تقریباً همان سخنی است که رجایی در سخنرانی قبل از نماز روز جمعه بیان کرد و گفت: "عراق به ما حمله کرده تا ما به دامان آمریکا بیافتیم" (نقل به معنی) و اگر صدام هم میخواست برای معاصی خود در نزدیکی با فاسقی چون شاه اردن در مقابل توده‌های به نماز ایستاده عذری بیاورد، احیاناً می‌گفت و شاید هم گفته باشد که ایران به ما حمله کرده تا ما که سالهاست سفارت آمریکا را بسته‌ایم و به آمریکا فحش می‌دهیم، به دامان مرتجعین عرب و نوکران آمریکا بیفتیم. ولی در هر صورت این استدلال که در اساس خود متناقض به نظر می‌رسد (زیرا در صورت مستقل بودن رژیمهای ایران و عراق در انتخاب راه چه بسا که آنها یا لاقلاً یکی از آنها در مقابل این "فشار" به جای نزدیک شدن به امپریالیستها به مردم خود تکیه کنند و در آنصورت نتیجه برای امپریالیسم فاجعه‌بار می‌بود) هنوز این مشکل را حل نمی‌کند که عامل اصلی جنگ چیست که این نتیجه هم از آن حاصل می‌شود. نویسنده مقاله جنگ را با منافع بورژوازی وابسته دو کشور مرتبط دانسته و امپریالیسم را به عنوان عاملی فرعی گرفته و در مورد همان بورژوازی وابسته نیز با وارد کردن این امر به بحث خویش که "هیچیک از دولتهای ایران و عراق سرسپرده و عامل امپریالیسم نیستند" خود را در بن‌بست عجیبی قرار می‌دهد. او می‌پذیرد که دولتهای ایران و عراق نماینده بورژوازی وابسته دو کشور هستند و لابد این بورژوازی وابسته (یا "سرسپرده") به امپریالیسم است. در اینصورت آیا نمایندگان سیاسی این طبقه می‌توانند سیاستی مستقل از سیاست امپریالیسم اعمال کنند؟ اساساً این بحث سرسپردگی یا عدم سرسپردگی شخصی افراد به نیروهای خارجی چه چیز جز سردرگمی را وارد بحث می‌کند؟ به هر حال نویسنده مقاله با تحلیل این جنگ صرفاً در حیطه دولتهای ایران و عراق به نتایجی می‌رسد که با واقعیات تطبیق ندارد و عدم صحتشان هم‌اکنون نیز ثابت شده است. یکی از این نتیجه‌گیریها مثلاً این است که "وضعیت و ظرفیت اقتصادی دو کشور ایران و عراق به آنها اجازه یک جنگ طولانی‌مدت را نمی‌دهد" و نتیجه می‌گیرد که جنگ کوتاه‌مدت خواهد بود.

در حالیکه اگر به تغذیه این جنگ از سوی امپریالیستها و رویزیونیستهای شوروی که واقعیتی عینی است توجه می‌کرد می‌توانست حدس بزند که در این شرایط امکان یک جنگ طولانی به قول امپریالیستها "تا حدی که به دو کشور

محدود بماند" موجود است. به خصوص که چون نبض این جنگ در دست نیروهای امپریالیستی و رویزیونیستی است به راحتی از "خارج" قابل کنترل می‌باشد. مطلب دیگری که بر این اساس از طرف نویسنده مقاله مطرح شده نتیجه‌گیری‌ای است که در مورد تقاضای آتش‌بس عراق می‌کند: "اکنون شرایط و اوضاع جنگ چنان است که عراق برای حفظ پیروزیهای نظامی خود و نایل آمدن به اهداف برتری‌طلبانه خود در منطقه، به شدت طرفدار آتش‌بس و صلح شده است". نویسنده مقاله در نظر نمی‌گیرد که تقاضای آتش‌بس در شرایطی که عراق اعلام می‌کند، یعنی در حالتی که منطقه نسبتاً وسیعی از خاک ایران و شهرهای مهمی نظیر قصرشیرین و خرمشهر در دست عراق است جز یک وسیله تبلیغاتی توخالی نیست و در ماهیت امر، عراق که با حفظ وضع موجود فریاد آتش‌بس سرداده، بسیار کمتر از ایران که پذیرش آتش‌بس را به عقب‌نشینی عراق تا سر مرز موکول کرده است، خواهان آتش‌بس است. عراق در شرایطی به تبلیغات برای آتش‌بس پرداخته که خود می‌داند که با این شرایط، پذیرفتن آتش‌بس برای طرف مقابل غیرممکن است و همچنین آنچه که در نیمه‌های مهرماه به نظر نویسنده مقاله کار، موضع "تدافعی" عراق می‌نامد، در عمل چیزی جز وقفه موقتی ارتش عراق برای تامین دو منظور نبوده، منظور اول تثبیت مواضع در مناطق اشغال شده بود و منظور دوم عبارت بود از تغییر تاکتیک نیروهای عراقی که در مناطق کارگری خوزستان با مقاومت دلیرانه توده‌ای روبرو شده بودند. ارتش عراق ترجیح داد از بیرون شهرها به وسیله بمبارانهای پیاپی، سکنه شهر را ناگزیر به ترک آن نماید و سپس به سمت آنها پیشروی کند. در این فاصله چندروزه همه محافل امپریالیستی و رویزیونیستی که با علاقمندی به ادامه جنگ گاه برای این طرف و گاه برای آن طرف کف می‌زنند، به مدیحه‌سرایی برای مقاومت ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی پرداختند و آینده بسیار نزدیک صدام را شدیداً تیره و تار ترسیم کردند و روزنامه‌های انگلستان آنچنان در این زمینه پیش رفتند که متن تازه‌ای از مقالات آنها عیناً از صدای جمهوری اسلامی ایران خوانده شد. ولی جریانهای بعدی نشان داد که ارتش عراق با خونسردی و قساوت کامل در تعقیب هدفهای مشخص خویش است و اگر تردید و تزلزلی در مقابله باشد از جانب دولت ایران است. ارتش عراق علیرغم آنکه از طرف "کارتر و سادات و بگین" متجاوز شناخته شده و زیر باران دشنامهای دوستان شوروی قرار گرفته است، همچنان جنگ را ادامه می‌دهد. دلیل آن چیست؟ آیا دلیل آن غیر از این است که واقعیت امر با تبلیغات ظاهری تفاوت بسیار دارند؟ آیا ارتش عراق به تایید امپریالیستها و آذوقه‌رسانی شوروی متکی نیست؟ و آیا تا وقتی که این دلگرمی

را داشته باشد به این جنگ ادامه نمی‌دهد؟ و آیا دولت ایران نیز امیدوار نیست که هر روز که می‌گذرد بیشتر از پشتیبانی فعال امپریالیستها برخوردار باشد؟

جنگی بسیار ساده، بین دو کشور به ظاهر مستقل، با "بیطرفی" کامل آمریکا و شوروی! ولی در عین حال هم به آمریکا و هم به شوروی فرصت می‌دهد که هرچه بیشتر نیروهای نظامی خود را در منطقه مستقر کنند و دسته‌بندیهای جدیدی میان نیروهای ضدخلقی منطقه به وجود آورند. بگذار رویونیستها و به اصطلاح "پادوهای سیاست شوروی" در منطقه، اتحاد لیبی و سوریه را تبریک بگویند و در مورد قرارداد نظامی شوروی و سوریه بنویسند: "امضای پیمان دوستی بیست ساله شوروی با سوریه بیانگر دفاع شوروی از خلقهای منطقه برای کسب استقلال و آزادی است" ("کار" اکثریت، شماره ۸۰). ولی دوستان واقعی خلقهای منطقه برای خلقهای خود توضیح می‌دهند که این میگهای بمب‌افکن و موشکهای زمین به زمین ساخت شوروی که امروز هزاران نفر از زحمتکشان کشور ما را به خاک و خون کشیده و بی‌خانمان کرد، بر اساس یکی از همین "پیمانهای دوستی" بین شوروی و عراق، تحویل این کشور شد و در آنزمان هم پادوهای رویونیسم در منطقه، درباره آن "پیمان دوستی" همین چاپلوسی‌ها را کردند و آنرا به نفع "خلقهای منطقه" خواندند و ما امروز "منافع"! آنرا برای "خلقهای منطقه" به وضوح می‌بینیم همان روز هم دوستان واقعی "خلقهای منطقه" به این خلقها هشدار دادند که دولت عراق جز نماینده یک بورژوازی وابسته چیز دیگری نیست، و سلاهایی که در اختیار آن قرار می‌گیرد، جز برای سرکوب خلقهای عراق و منطقه به کار نخواهد رفت و رویونیستها با تحلیل خردهبورژوازی و بورژوازی ملی از این بورژوازی وابسته، آگاهانه بر تن دشمنان خلق لباس دوستان وی را می‌پوشاندند و دوستان واقعی خلق را با انگ "انارشسیسم" و "چپ‌رو" و غیره و غیره بی‌اعتبار می‌کردند. امروز همانها دولت عراق و حزب بعث را عامل امپریالیسم می‌خوانند و در منطقه فی‌المثل از دولت سوریه به عنوان دولتی "ترقیخواه" حمایت می‌نمایند و سعی می‌کنند با چاپلوسی از حکومت جمهوری اسلامی برای بورژوازی وابسته ایران منافع دوستی یا "اردوگاه سوسیالیسم" را توضیح دهند. به هر حال نه تنها ایران بلکه منطقه در یک بحران انقلابی فرو رفته است. بحرانی که دیگر مانند دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم به وسیله نیروهای مسلح منظم محلی قابل کنترل نیست. این منطقه بسیار "حساس" باید بیش از پیش میلیتاریزه شود. نیروهای امپریالیستی و رویونیستی دست در دست یکدیگر باید حضور مستقیم و فعال در منطقه داشته باشند. ارتشهای محلی وابسته باید

فعال شوند و هرچه بیشتر به وزنه سنگین سری در صحنه سیاست داخلی تبدیل شوند. خلاصه خلقها باید سرکوب شوند و آنگاه اگر اختلافی هست در غیاب این خلقها، بین نیروهای امپریالیستی و رویزیونیستی و قدرتهای محلی به تنهایی حل شود، اینها هستند دلایل اساسی جنگ ایران و عراق که به خوبی می‌توانند همه زد و بندها و دروغگویی‌های نیروهای ذینفع در این جنگ را چه قبل و چه بعد از آن توجیه کنند. مسلم است که این جنگ تا وقتی که بتواند به این مقاصد خدمت کند، ادامه خواهد یافت و برانگیزندگان واقعی این جنگ وسایل ادامه آنرا در اختیار مباشرین آن قرار خواهند داد. ولی به مجرد آنکه احساس شود که این جنگ به این هدفها خدمت نمی‌کند و برای امنیت سرمایه بین‌المللی خطرناک است، دیگر یک‌ساعت هم ادامه نخواهد یافت. البته هر یک از دولتهای ایران و عراق ممکن است استفاده‌هایی از این جنگ برای خود محاسبه کند. مثلاً گرد هم آوردن مردم به دور بیرق خود و دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی و دعوت مردم به تحمل مشکلات و مظالم به دلیل وجود حالت جنگی، ولی این دلایل فرع بر دلایل اصلی جنگ است. اگر امپریالیستها نمی‌خواستند، غیرممکن بود اجازه دهند صدام صرفاً به خاطر "برتری‌طلبی" خویش پالایشگاه آبادان را بمباران کند و همه می‌دانند که امپریالیستها برای جلوگیری از این تهاجم نیروی کافی در خلیج فارس داشتند و هیچ قانون دست‌وپاگیر بین‌المللی نیز در صورت اقتضای منافع، مانع آنها برای انجام این کار نمی‌شد، مگر ما همین چند ماه پیش هواپیماهای آنها را در بیابانهای طبرس خودمان ندیدیم که بالاخره هم نفهمیدیم به چه منظور به آنجا آمده بودند؟ آیا چنین نیروهای نگران رعایت قوانین بین‌المللی هستند؟ (و یا صدام با اجازه خود آنها دست به چنین عملی زد و این محکوم‌کردنها عوامفریبی‌ای بیش نیست) و آیا آنهایی هم که در این سوی مرز نیروهای انقلابی ایران را از سنگرهای جنگ بیرون می‌کشند و به زندانها می‌برند، و آنهایی که در مورد جنگ مدام خبرهای دروغ منتشر می‌کنند و مردم را به خواب خرگوشی فرو می‌برند. خود نیز در انجام این تجاوز با صدام همدست نیستند؟ به نظر ما اینهاست آنچه که باید در مورد جنگ با حوصله و دقت توضیح داده شود. اگرچه در وهله اول مردم آمادگی پذیرش آنرا نداشته باشند. ولی جریان امور، حقانیت این نظرات را به اثبات خواهد رساند و مردم در تجربه خویش حقانیت آنرا می‌فهمند و همبستگی عمیق منافع خلقهای منطقه را دریافت و مفهوم عمیق و وسیع مبارزه ضدامپریالیستی در خاورمیانه را می‌فهمند.